

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به نسبت بین ادله امارات و ادله اصول و اصولا ما بحث را روی مطلق منجز بردیم، حالا می خواهد علم باشد یا امارات باشد، عرض کردیم این بحث راجع به مقام حجت است و کرارا عرض شد حجت در اصول اصطلاحاتی دارد، گاهی به معنای مصدر تشریع است مثلا می گویند کتاب حجت است یا سنت رسول الله حجت است یا اجماع بین اهل سنت یا قیاس حجت است، جز مصادر تشریع است، عرض کردیم این معنای حجت فعلا در کتب اصولی ما به این عنوان بابی برایش منعقد نشده یعنی کتاب های اصولی متاخر مثل کفایه، تقریرات مرحوم نائینی، تقریرات آقای خوئی، این ها یک فصل خاصی را برای مصادر تشریع نگذاشتند. به یک مناسبتی در ظواهر کتاب بحث کردند، به یک مناسبتی در اجماع منقول بحث کردند اما این که راجع به آن چه که به عنوان مصادر تشریع هست مستقلا بحث نکردند و در کتب اهل سنت چرا، اصولشان که از قرن چهارم پنجم دیگه شروع شده تدوین شده یک فصلش راجع به مصادر تشریع است، کتاب و حقیقت کتاب و حقیقت سنت و مسئله اجماع، عرض کردم در ذهنم می آید مجموعا یک وقتی حالا نسبت هم نمی توانم بدهم، مجموعا احتملا، آن هایی که احتملا مصدر تشریع باشند همه اش با هم به نظرم مجموعا بیست موردند که در دنیای اسلام من حیث المجموع به عنوان مصادر تشریع قرار داده شده که آن چه که در لسان شیعه هست دو تاست، همان کتاب و سنت است لکن از راه طریق اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین، این معنای حجت را الان عرض کردم در کتاب های ما متعارف نیست، این کتاب هایی که الان داریم، بعد از این دیگه کتاب بنویسند آن بحث دیگری است، در این کتاب هایی که الان در حوزه می خوانید این معنای حجت متعارف نیست. معنای دوم حجت آن است که طریقی است برای وصول به مصادر تشریع، این خیلی بین ما معروف است که گاهی از ادله تعبیر می کنند، گاهی از اش امارات، گاهی از اش امارات را به خصوص طرق اثبات در موضوعات خارجی می دانند و به اصطلاح مجموعا عبارت از اموری است که به قول آقایان مفید ظن

است و حالا غیر از ظن، طریقی است برای رسیدن به حکم و منشا حکم و مبادیء حکم و برای رسیدن به موضوعات خارجی مثل این آب است یا این سرکه است یا این مثلاً نجس است یا این آب پاک است، این ها را اصطلاحاً حجج و امارات می گویند گاهی به این معنا و ادله هم می گویند در احکام دینی، گاهی هم حجت به معنای آن چه که وظیفه است انسان انجام بدهد، این معنای دوم، اصولاً وقتی حجج و اصول می گویند مرادشان این معناست، گاهی هم به معنای آن چه که انسان باز انجام بدهد، حالا می خواهد طریق وصول باشد یا وظیفه عملی اوست گاهی هم حجت به این معنا گفته می شود، این شامل اصول اولیه هم می شود مثل احتیاط و برائت بنا بر تخییر و استصحاب و همچنین اصولی که در موضوعات جاری می شود مثل قاعده سوق مسلم و الی آخره، استصحاب علی کلام، این هم یک معنای دیگر حجت است. الان ما در این جا وقتی که بحث تنجز را مطرح می کنیم عادتاً بحث تنجز باید هر سه محور باشد یعنی محور اول، دوم، سوم. لکن به طور متعارف در اصول شیعه فعلاً حجج را در مقابل اصول می گیرند، حالا ما بحث مصادر تشریع را کنار بگذاریم می ماند بحث رسیدن به احکام یا به موضوعات خارجی که شامل علم می شود، انواع ظن می شود، شک می شود، اصول عملیه می شود، این سوالی که هست آیا این ها همه در یک رتبه واحدند؟ مثلاً یک جایی ما علم داریم که این آب نجس است اما استصحاب می گوید پاک است، استصحاب با علم معارضه می کند، تعارض پیدا می کند، طبق استصحاب این طور است مثلاً خبر صحیح داریم که حکم این است، استصحاب می گوید خلافش است، آیا این ها با هم تعارض پیدا می کنند؟ بین استصحاب با خبر صحیح، عرض کردم این بحث در میان اهل سنت از قدیم مطرح شده، در فقه اسلامی کلاً این بحث مطرح است و لکن در این جا مرحوم شیخ و بعد مرحوم نائینی و آقایان دیگر ابتدائاً تصویر کردند بین استصحاب و بقیه حجج به معنای دوم، حجج یعنی آن هایی که مفید ظن اند، بین استصحاب، البته علم را هم آوردند و بعد هم بیان بین استصحاب و بقیه اصول مثل استصحاب و قاعده ید، استصحاب و قرعه. و بعد هم بین اصل سببی و مسببی این را هم اضافه کردند، تمام این ها در فقه اسلامی ریشه دارد و انواع آرا هم مطرح شده، حالا ما به مناسبت استصحاب عرض کردیم مثلاً فرض کنید اگر آبی متغیر بود به نحو شبهه حکمیه مطرح است و زال التغير من قبل نفسه لکن کر است، پنج تا کر است لکن به خاطر ریختن خوب قرمز شده بود و لو قرمزی خودش رفت بدون

وسيله اى يا حتى اگر توش يك جوهرى، يك ماده اى شيميايى ريختند و رنگ قرمز رفت، فرق نمى كند خودش يا به ماده شيميايى، آيا اين آب پاكي است يا نه؟ استصحاب مى گويد نجس است چون سابقا متغير بود نجس است، علم به طهارت نداريم بقاى حالت سابقه اما اگر فرض كنيم خبرى آمد كه پاكي است، اين آب پاكي است، اين نسبت اين خبر، خبر هم صحيح باشد، عرض كرديم در ميان اهل سنت غالبا نسبت را بين خبر ضعيف با قياس مطرح كردند و اين زياد است، اين بحث بينشان زياد است كه اگر خبر ضعيفى باشد و در مقابل قياس، اين بحث ها را اهل سنت مفصل دارند و طبعى هم هست چون دولت و دانشگاه و همه چيز در اختيار آن ها بود لكن انصافش اين جمع و جورى كه در اصول شيعه شده كه عرض كرديم من هميشه اصول متاخر شيعه مى گويم، اين از زمان وحيد بهبهانى است، اين اخبارى ها كه آمدند حمله شديد به اصول كردند بعد از اخبارى ها به بركت حمله اخبارى ها اصول ما يكمى شكل خاص خودش را پيدا كرد، هم خصائص شيعى پيدا كرد مثل اصول عامه پا در هوا نباشد و هم خب نظم و ترتيب و نسق و علمائى بزرگى هم در اثنا آمدند امثال فرض كنيد مرحوم بحر العلوم، مرحوم شيخ جعفر كبير، خيلى بزرگان مثل مرحوم شيخ انصارى قدس الله سرّه و بعد از شيخ هم خب عده اى از بزرگان روى اين مباحث كار كردند، آن چه كه ما الان در اصول متاخر شيعه در اين سه چهار قرن اخير بعد از وحيد داريم انصافا كلا با اصول اهل سنت فرق مى كند، كلا يعنى انصافا خيلى زحمت كشيدند، يكيش هم همين مباحث است نه اين كه اين مباحث نبوده، آن جا پيش آن ها متفرق است، اين جا سعى كردند به صورت علمى و ريشه اى بررسى بكنند، عرض كرديم اين بحث اين بود و عرض كرديم در اين بحث، البته گفتم بحث هاى ديگر هم در اثنايش آمده نسبت علم با اصول مثلا يا علم با امارات مثلا، با حجج به اصطلاح و بحث حجج و امارات را عرض كردم مجموعا چهار راي مطرح شد اين چهار راي در كل دنياى اسلام مطرح است:

۱. تعارض يعنى استصحاب با آن دليلى كه مى گويد پاكي است تعارض دارند، آن وقت برگرديم به قواعد باب تعارض، همان

قواعدى كه در باب تعارض است

۲. تخصيص كه غالبا در كتب اهل سنت اين مطرح است و در اصول قديم شيعه

۳. حکومت، این تقریبا از زمان شیخ مطرح است و مختار مرحوم نائینی و آقاضیا و آقای خوئی بیشتر حکومت است.

۴. ورود که این مختار مثل صاحب کفایه است و عده ای که با ایشان هستند.

این مجموعا چهار رای که این دو رای اخیر از خصائص اصول متاخر شیعه است نه در اصول متقدم شیعه وجود دارد نه در اقوال اهل سنت، اصولا این مباحث از اختصاصات شیعه است و این همان قسمت هایی است که عرض کردم شیعه خیلی زحمت کشیده و خیلی مبانی و حرف های جدیدی گفته شده و یک شکل قانون مند و ضابطه مندی را به این مباحث داده است. زحمات زیادی است حالا قبول بکنیم یا نکنیم دیگه چند روزی متعرض کلمات شدیم، کلمات مرحوم آقاضیا و عمده اش هم این دو رای را متعرض شدیم دیگه حرف های مرحوم آقای خوئی و مطالبی را که ایشان فرمودند را متعرض نشدیم چون عمده اش در کلمات نائینی آمده و آقاضیا با این که سعی می کند اجمالا در مقابل نائینی از استادش صاحب کفایه دفاع بکند بالاخر ایشان هم با نائینی هم رای می شود و قائل به حکومت می شود و توضیحاتش را عرض کردیم.

عرض کردیم برای تحقیق مسئله مطالبی را بیان بکنیم، مطلب اول گذشت، مطلب دوم هم که نکته جنبی بود آن هم بیان شد، مطلب سوم در شرح حجیت بود که اصلا حجت یعنی چی، من قبل از این یک مقداری حجیت را صحبت کردیم حالا تکمیل بحثش، قبل از بحث حجیت یک بحث سومی هم اضافه بکنیم و حجیت را چهارم بگذاریم، یک نکته دیگری این جا اضافه بکنیم که فوت شد، عرض کنم که اصولا ببینید ما چه در اصول، چه در فقه، در ابواب مختلف فقه، در معاملات به یک شکل، در عبادات به یک شکل، یک حالاتی را به عنوان حالات حالا اسمش را بگذارید استثنائی یا تعبیر بنده این است که حالات، نقضی پیدا می شود، چه در قوانین جدید و چه در بررسی های جدید، ما در بحث غش، در بحث همین مکاسب محرمه یک مقدار از این تحقیقات غربی ها و نکات فنی آن جا را در بحث معاملات اشاره کردیم، آن هفته هایی بود که در آن ساختمان دیگه صحبت می کردیم، عرض کنم که یک مقداری این صحبت ها شد، یکی از قسمت های خیلی مهم است، اصولا چه در قوانین و چه در فقه ما، فقه اهل سنت یکی از مواردی که همیشه هست مواردی است که در یک نوع نقضی پیدا می شود، حالا من اسمش را نقض گذاشتم. ما اصطلاحا اگر نقض به لحاظ

قدرت باشد بهش عجز می گوئیم، نقص به لحاظ ادراک باشد اگر به این لحاظ باشد که اصولاً صورتی از آن موجود نیست بهش جهل می گوئیم، اگر صورتی از آن موجود است لکن آن صورت حاضر نیست بهش نسیان می گوئیم، اگر صورتی هست لکن اشتباهها یکی دیگه انجام می دهد به آن خطا می گوئیم، اگر نقص به خاطر اراده باشد به آن مثلاً اکراه می گوئیم، اگر نقص به عنوان رضا باشد به او اصطلاحاً، این دو تا اراده و رضا از جاهای بسیار مشکل در فقه است، چه در فقه معاملات و چه. ببینید ما اصولاً این را به طور کلی شما باید این قواعد را یاد بگیرید، ما انواع نقص را در مکلف عادی داریم، یا نقص به لحاظ ادراک است، کمبود و نقصی که هست، یا به لحاظ قدرت است، آن وقت این ها بحث های اصولی سنگین دارد که نقص اگر به لحاظ قدرت شد آیا خطابی وجود دارد یا نه؟

آن چه که الان متعارف است مثلاً مرحوم نائینی جز قواعدی است که ایشان گفتند چون در حدیث رفع معروف بنا بر مشهور شش تا از این نقص ها آمده، این حدیث رفع را هم، این پرائتز را یکم باز بکنیم بد نیست چون کرارا صحبت کردیم، حدیث رفع در اهل سن سه تا دارد، البته عرض کردم کرارا و مرارا و تکراراً بزرگان حدیث در بین اهل سنت به اصطلاح خودشان ائمة الشان امثال بخاری و مسلم حدیث رفع را قبول ندارند، اشتباه نشود اما هستند از بزرگانشان که آن را قبول دارند مثل ابن حزم، بزرگان حدیثشان، ائمه شان در این جهت عده ایشان حدیث رفع را قبول ندارند و خیلی هم طریق دارد، خیلی هم سند دارد، خیلی هم بررسی کردند، حدیث رفع اهل سنت سه چیز دارد، خطاب و نسیان و اکراه، این حدیث رفع اهل سنت، دیگه غیر از این ندارند، ما یک متن شش تایی داریم، یک متن چهار تایی داریم، نه تایی داریم، یک متنی هم استثنائاً در کتاب فقه الرضا آمده نمی دانم هشت تاست یا یازده تاست، حالا من عددش یادم رفته، خود من تصادفاً ذکر کردم چون آقایان دیگر این متن فقه الرضا را نیاوردند، حالا آن یکی فقه الرضا یادم رفت، ما مجموعه متون این طوری داریم، اهل سنت این متون را کلاً ندارند، اشتباه نشود، اصلاً اهل سنت متن شش تایی یا متن نه تایی را ندارند، در متن شش تایی شش تا از نقص ها بیان شده در روایت ما، آن متن شش تایی معروف ما که در کتاب کافی آمده و در خصال مرحوم شیخ صدوق آمده خطا و نسیان و جهل، این سه تا که در حقیقت این سه تا به ادراک بر می گردند

پرسش: شش تاست

آیت الله مددی: نه بیشتر است، قطعاً بیشتر است، بخوانید!

پرسش: مثل این که فرمودید هشت تاست

آیت الله مددی: هشت تا

یکی از حضار: وأروی أنّ الله - تبارک و تعالی - أسقط عن المؤمن ما لا يعلم

آیت الله مددی: البته این را خوب دقت بکنید، از عجائب فقه الرضا این است که حدیث رفع تنها حدیثی است که این کلامی است که گفته رُفِعَ عن المومن نه عن امتی، این خیلی مهم است، چون مومن در این اصطلاح هم مراد شیعه است، این تنها مصدری که تعبیر مومن دارد همین فقه الرضا است، تمام متونش إنّ الله تجاوز عن امتی، لامتی، رفع عن امتی، وضع عن امتی، در همه متون سنی و شیعه در تمام آن ها امتی است إلا در فقه الرضا که اروی عن العالم إنّ الله تجاوز عن المومن، حالا امتی یعنی مومن، بقیه امت من نیستند و مومن هم یعنی شیعه، چه نکته ای داشته که ایشان امت را برداشته تبدیل به شیعه کرده، این تنها مصدری است، یک نکته دیگر هم دارد که حالا چون ایشان خواندند من عرض بکنم، آن وقت این شش تایی که هست سه تا یش حالات ادراکی است، خطا و نسیان، فرق بین خطا و نسیان، خطا این که مطلب در ذهن انسان حاضر است کاری را می خواهد انجام بدهد اما اشتباهای یکی دیگر را انجام می دهد، به این خطا می گویند، در نسیان حاضر نیست، در خزانه نفس حاضر است اما حاضر نیست، در جهل اصلاً نیست، این سه تا، جهل در روایات ما هست، در روایات اهل سنت نیست، این سه تا. سه تای دیگر که هم هست عدم الاطاقة یعنی قدرت نداشتن، حالا اطاقه یک شرحی دارد که نمی خواهم واردش بشوم و یکی اضطرار و یکی هم اکراه، این مجموعاً سه تا حالات نقصی است که برمیگردد به قدرت و رضا و اراده، سه تا حالت ادراکی هم هست که بر می گردد به این حالاتی که عرض کردم، ادراکی، خطا و نسیان و جهل، در مصادر اهل سنت فقط سه تاست، خطا و نسیان و اکراه، پس جهل در این ها نیست، از آن سه حالتی هم که ما داریم دو تایش نیست، یکی هست، آن وقت خوب دقت بکنید چون این اشتباه زیاد تکرار شده چون الان حدیث رفع را شاید به این زودی

.....

ها هم نخوانیم، هفت هشت ده سال بیشتر طول می کشد تا به حدیث رفع برسیم، من عرض کردم حدیث رفع در کتاب فقیه آمده بدون سند و قال رسول الله، بدون سند در کتاب فقیه آمده، در خصال شیخ صدوق باز هم مال شیخ صدوق با سند ذکر شده، این در کتب اصحاب ما، در اصولیین اصحاب ما، دیگه اسم نمی خواهد ببرم، مراجعه بکنید ببینید، نوشتند که مروم صدوق مرسل گفته اما در آن جا سندش را ذکر کرده، من این نکته را عرض کردم سندی که مال خصال هست ربطی به فقیه ندارد ولو مؤلف هر دو یکی است، خوب دقت بکنید این چون نکات فنی دارد من مجبورم عرض بکنم، درست است در فقیه بدون سند آورده، البته من این را هم کرارا عرض کردم حدیث رفع شش تایی یا نه تایی که از خصائص ماست اصولا در کتب شیخ طوسی نیامده، کلا در کتاب های شیخ طوسی کلا ذکر نشده، در کتاب خلاف به مناسبت هایی شیخ حدیث ثلاثی را از کتب اهل سنت نقل کرده، با متن سه تایی حدیث اهل سنت را نقل کرده اما متن شش تایی یا نه تایی که از خصائص شیعه است اصلا در کتاب های ایشان نیامده، توضیحاتش را هم سابقا عرض کردیم، نکات فنی را هم سابقا عرض کردیم.

پرسش: چه فرق دارد سند فقیه با اهل سنت

آیت الله مددی: آهان این را خوب دقت بکنید، حالا مال فقیه را بیاورید، در فقیه تنها مصدري هم فعلا در کتب معروف ما هست این طور است، چهار تا ادراکی آورده

پرسش: یعنی حدیث متفاوت است؟

آیت الله مددی: بله

خطا، سهو و نسیان و جهل. لذا چون خیلی عجیب است، من چند بار در همین بحث و غیر این بحث عرض کردم صدوق به لحاظ مراعات متن فوق العاده است، در قواعد تحدیث شاید خیلی مقید نباشد اما به لحاظ متن و دقت در متن مرحوم صدوق فوق العاده است، در کتاب فقیه دقت بکنید حالات ادراکی گفتیم سه تاست، ایشان چهار تا آورده، یکی خطا، یکی سهو، یکی نسیان و یکی جهل.

خواهی نخواهی از آن ها هم یکی کم کرده چون آن ها هم سه تا بود، از آن سه تای دیگه یکی از آن ها کم کرده، آن وقت لذا این بحث مطرح است که فرق بین سهو و نسیان چیست.

پرسش: سهود در خصال و توحید نیاورده

آیت الله مددی: بله می دانم، خبر دارم، این که می گویم برای همین می گویم، سهو را در خصال نیاورده، در خصال خطا و نسیان و البته عرض کردم حدیث رفع در کافی هم هست، البته در کافی مرسل است سندش مشکل دارد، در اصول کافی است، من کرارا عرض کردم که نمی دانیم حالا سرش را نمی دانیم، آیا اصول کافی در اختیار شیخ نبوده یا نقل نکرده نمی دانیم، علی ای حال بعضی از احادیثی که الان خیلی معروف است در اصول کافی است شیخ این ها را نقل نکرده، فروع را دارد، شاید هشتاد درصد فروع کافی یا بیشتر را شیخ آورده، از فقیه کم نقل می کند اما از کافی زیاد نقل می کند. از اصول کافی نقل نمی کند، حدیث من بلغ هم در اصول هست شیخ نقل نکرده، صدوق نقل کرده، شیخ نقل کرده، حدیث رفع هم در اصول کافی است، صدوق هم در فقیه دارد لکن مرحوم شیخ نقل نکرده، این برای ما کاملاً، حالا دیگه موارد دیگه را نمی خواهیم وارد بشوم، کاملاً برای ما واضح است احادیثی که در اصول کافی بوده و سرش هم روشن نیست، احتمالاً شیخ مراجعه نکرده، ظاهراً این طور باشد.

پرسش: استفاده فقهی از احادیث اصول نکرده

آیت الله مددی: نمی فهمم، اصلاً نگاه نکرده، چون این حدیث رفع دیگه خب شیخ صدوق دارد، کلینی دارد، یعنی در قم کاملاً جا افتاده. خوب دقت بکنید، تنها حدیثی که مشهور است حالات ادراکی را چهار تا کرده این کتاب فقیه است، لذا آن سه تا حالتی هم که آن جا بود دو تایش کرده، وقتی این جا یکی اضافه کرد از آن سه تا

پرسش: شش تا را از آن متن برداشتند؟

آیت الله مددی: آهان، شش تاست، این شش تا سه تایش ادراکی است، خطا و نسیان و جهل. سه تایش هم لا یطیقون، ما اضطرروا علیه و ما أکرها علیه، این سه تا هم این هاست که بیشتر به حالات نقص اراده یا نقص قدرت بر می گردد، من حالا یادم رفته به نظرم ما لا

یُطیقونش را انداخته، یکیش را انداخته، حالا آن انداخته اش یادم رفته، از آن سه تا هم یکی را انداخته دو تا آورده. چون این مطلب الان شما هر کتب فقه و اصولی متاخر را ببینید همه خیال کردند صدوق آن چه را که در فقیه نقل کرده همانی است که در خصال با سند آورده، چون می دانید در حوزه های ما روی متن کار نمی کنند، دیگر متعارف حوزه های ما الحمدلله، این کاملاً متعارف است، عیبی هم برایشان نیست، توجه نشده که صدوق این کار را کرده و خوب دقت بکنید شاید این سوال پیش بیاید که خب شاید غلط املایی است، خب غلط املایی نمی شود، ما اضطرروا الیه را حذف کرده به جایش سهو اضافه کرده، در حالات ادراکی مرحوم صدوق سهو را اضافه کرده شده چهار تا، آن حالاتی که نقص است ما اضطرروا الیه را حذف کرده شده ما لا یطیقون و ما اکرهوا علیه.

پرسش: هر دو سهو و نسیان

آیت الله مددی: حالا آن بحث را فعلاً فراموش بکنیم، فعلاً در اصولیم، در بحث برائت هم نیستیم.

آن وقت دقت بکنید گاهی اوقات تصور این می شود که مرحوم صدوق مثلاً دستکاری کرده یا خطای نساخ است، این نیست، وقتی شما می دانید ما اضطرروا الیه حذف شده و بهتان عرض کردم این پیش ما واضح قطعی و جزمی که اگر صدوق چیزی را نقل کرد اصل روایی دارد، این پیش من قطعی است نه این که احتمالاً، فوق العاده صدوق در این جهت ملتزم است، فوق العاده، فوق آن که شما تصور بکنید، کاملاً ملتزم است، آیا این مطلب اصل روایی دارد؟ بله در فقه الرضا هم همین طور آمده، حالا عبارت فقه الرضا را هم باز ببینید این هم از عجائب است، تصادفاً فقه الرضا هم دارد اُروی عن العالم بیا اُروی عن العالم، حالا محل کلام است یا اُروی، سه جور قرائت شده، اُروی عن العالم که إن الله رفع عن المومن، آن جا هم دارد خطا و سهو و نسیان، فعلاً در کتاب فقه الرضا هم سهو دارد یعنی خطا و سهو، این که من این همه در بحث ها چند سال است که زحمت می کشیم متون را نگاه بکنیم مال همین است، این معلوم می شود در متون شیعه بوده اما الان به ما به نحو مسند نرسیده، این مطلب که سهو اضافه بر نسیان سهو هم بوده، عرض هم کردیم در مصادر عامه تمامشان خطا و نسیان است، در کتاب کافی، خصال و کتاب های دیگر، در این کتابی است که به اسم نوادر احمد آن جا هم خطا و نسیان است، آن جا هم شش تاست یا نه تاست، شش تاست به نظرم در نوادر، آن جا هم خطا است یعنی عجز

حالات نفس انسانی را سه تا گرفته، خطا، و نسیان و جهل، روشن شد؟ این تاریخ حدیث رفع را هم اجمالا برایتان بگویم، این بحث کلا بحث نافی است، حالا من حدیث رفع پرانتزش را ببندیم، یکمی وارد حدیث رفع شدیم پرانتزش بسته بشه، به قول ایشان که می فرمایند فرق بین سهو و نسیان چیست آقایان متعرض شدند مخصوصا به نظرم مرحوم مجلسی اول در شرح فقیه، در آن جا دارد که فرق بین سهو و نسیان، این دو تا فرق می کنند یا نمی کنند. علی ای حال فعلا وارد این بحث نشویم، به لحاظ سندیت این متنی که سهو و نسیان را با هم دارد فعلا مشکل سندی دارند چون هم در فقیه به صورت مرسل آمده و اشتباه هم نیست، خیال نکنید، چون ما اضطرروا الیه را کسب کرده، از آن سه تای دیگر یکی را حذف کرده، کاملا واضح و حساب شده است دیگه، وقتی از آن سه تا یکی حذف بشود معلوم می شود این جا سهو حذف شده اضافه شده، بعد هم در فقه الرضا وجود دارد، من کرارا عرض کردم کتاب فقه الرضا آن هم برای ما قطعی است آن مطلبی که آورده در روایات است، حالا روایات قابل قبول است یا نه آن بحث دیگری است، در فقه الرضا قطعی است از روایت است، شاید ما به زحمت چندین مورد را پیدا کردیم که احتمال دادیم روایت نباشد جمع بین روایات و لا غالبا روایات است، دیگه وارد بحث فقه الرضا نمی خواهد بشویم.

علی ای حال کیف ما کان به بحث خودمان برگردیم، این بحث یک بحث بسیار لطیفی است، مرحوم نائینی قدس الله نفسه مثلا می فرمایند حدیث رفع که شش تا دارد در خصوص ما لا یعلمون، جهل رفعش ظاهری است در بقیه رفعش واقعی است. چون طبیعت جهل، چون جهل مثل علم است، طریقت صرف است، جهل چیزی اضافه نمی کند، شما جاهل بودید نمی شود حکم عوض بشود، آن تصویب لازم می آید حرف هایی که هست، دور لازم می آید الی آخره، حرف هایی که گفتیم، لذا طبیعتا در این ها، آن وقت در اصطلاح فقهی ما نقص هایی که به جهل بر می گردد می گویند حکم ظاهری، اگر حکم باشد بهش می گویند حکم ظاهری، چون جهل عوض نمی کند، در بقیه موارد می گویند حکم ثانوی، این اصطلاحش این است، در مورد اضطرار اصطلاحا می گویند حکم واقعی است لکن ثانوی است، احکام ثانویه احکامی هستند حتی در سهو و نسیان، حالا در بحث نسیان بحث های خاص خودش است، البته تمام این شش تا بحث دارد مخصوصا فرق بین اکراه و اضطرار که ان شا الله شاید در بحث های مکاسب برسیم آن جا حالا زودتر از

بحث های اصول، آن جا بحث چون معروفشان که بیع مضطر درست است بیع مکره باطل است، البته در بیع مکره هم عده ای از سنی ها بیع مکره را هم درست می دانند. البته اولین بحثی که در مکره شده طلاق مکره است و طلاق مکره را سنی ها از تقریباً بعد از اواخر قرن اول غالباً میلشان به صحت طلاق است و بعدش هم بیع مکره، این هم توضیحش را عرض کردیم این خلفای جور خذلهم الله و سوّد الله وجوهم شخصی را اکراه می کردند زنش را طلاق بدهد برای این که بعد خودشان بگیرند لذا اگر برگردیم به عهد صحابه غالباً طلاق مکره را باطل می دانند مثل شیعه، هر چی این ور تر می آییم زور خلفا زیاد می شود طلاق مکره را صحیح می دانند، بیعش هم همین طور بود، می دیدند باغ خوبی دارد، خانه خوبی دارد می گفتند باید بفروشیش، مجبورش می کردند که بفروشد، اما بیع مضطر را خود ما هم معروف در شیعه صحیح می دانند با این که لسانش یکی است، حالا شاید هم مرحوم صدوق اضطرار را برداشته نظرش به این بوده و مراد از اضطرار را عرض کردیم افتعال باب ضرر است یعنی انسان یک ضرری را قبول بکند و لذا در باب اضطرار عرض کردیم اگر نقصی هست در رضاست نه در اراده، در اکراه در اراده است، تفسیر این اقسام نقص یکی از مباحث مهم قانون الان در دنیای روز هم هست، اقسام این نقص هایی که پیدا می شود یا نقص به لحاظ ادراکی است، الان دیگه روشن شد و این را اصولاً هم در اصول شما بهش احتیاج دارید هم در فقه، احتیاج کلی دارید و کیفیت تصویر بحث، دیگه من الان نمی خواهم واردش بشوم فقط یک اشاره اجمالی برای این که بدانید الان بحثی که ما می کنیم چون بحث جعل است عادتاً عرض می کنم در اصول شیعه و در فقه شیعه جهل را تاثیرگذار در حکم نمی دانند، همان طور که در این کتب متعارف إلا دو مورد، جهل و اخفات و قصر و اتمام، البته جهل و اخفات کلّ فی مکان آخر لکن قصر و اتمام نه، اتمام در موضع قصر نه قصر در موضع اتمام و ما این ها را توضیح دادیم که نکته این دو تا مورد چیز دیگر است، اولاً قصر و اتمام را که قبول نکردیم، توضیح اختلافات فقهای را دادیم، اختلاف روایات که وارد شده و یک مبنائی است که بین اصحاب پیدا شده حالا تحلیلات فقهای جای خودش و قصر و اتمام را قبول نکردیم اما جهل و اخفات را قبول کردیم تصمیم ما چیز دیگری بود بحث سنت و فریضه بود نه بحث این که حکم عوض می شود، آن بحث های دیگری را مطرح کردیم که حالا جایش این جا نیست، کلاً جای دیگر می خواهد.

.....

علی ای حال بنای اصحاب ما در مورد جهل حکم را ظاهری می دانند نه واقعی ثانوی اما در مورد اکراه، در مورد اضطرار اگر گفتند میته برای مضطر حلال است این واقعی است نه ظاهری، لکن واقعه ثانویه، اصطلاحی که بعد ها پیدا شد حکم واقعی و ظاهری، این مال جهل و علم است، حکم واقعی اولی و واقعی ثانوی به قول مرحوم نائینی برای آن شش تا مورد دیگه، پنج تا مورد دیگه، خطا، نسیان، اضطرار، عدم الاطاعة، عرض کردم شرح آن حدیث و خصوصیات آن حدیث و این که آن حدیث ناظر به کدام مقام است، ناظر به کدام محور است چون ما کرارا عرض کردیم حکم را در هفت محور، به ذهن ما آمد که اگر اصول را این جوری تدوین بکنند بهتر از این بحث های پراکنده ای است که دارد، قانون و حکم را در هفت محور بررسی بکنیم، محور چهارمیش که چون اساس است مرحله تشریع و قانونگذاری است، محور اول ملاکات است، محور دوم حب و بغض است، محور سوم اراده و کراهت، اراده و کراهت تشریعی نه تکوینی، این سه مرحله، بعد تشریع است، مرحله بعدی رسانه کردن حکم است، مرحله بعدی تنجز حکم است که رسیدن مکلف باشد، مرحله بعدی هم مرحله امتثال و عصیان است.

ما بیاییم اصولا قانون را در این هفت محور مورد بررسی قرار بدهیم، از این بحث های اصولی که الان شده به ذهن ما شاید خیلی بهتر باشد به این نحوی که آقایان به صورت پراکنده جابجا کردند، آن وقت دقت بکنید بحث این است که حدیث رفع بر می گردد به مقام تشریع که محور چهارم بود یا بر می گردد به مقام امتثال که مرحله اخیر بود، حالا این تعبیر بنده.

شیخ می گوید مراد از نفی رفع یعنی رفع عقوبت، این عقوبت یعنی مرحله هفتم، حدیث رفع ناظر است به مرحله هفتم که محور امتثال و عصیان است، ناظر به این نیست که حکم در حال نسیان برداشته می شود یعنی وقتی مرحوم نائینی می گوید رفع در آن پنج مورد واقعی است یعنی زدش به مرحله تشریع، به آن محور تشریع، و ما اثبات کردیم حالا دیگه جاش این جا نیست، مفصلا در محل خودش، اولاً حدیث رفع به نظر ما با این متونی که دارد هیچ کدامش صحت سند ندارد جز همان متن ثلاثی که در محاسن آمده، آن هم متنش مشوه است، متن محاسن مشوه است، موردش هم جزما تقیه است، همان حدیث ثلاثی اهل سنت که متنش هم مشوه است در محاسن، البته بعد ها که نوادر احمد هم پیدا کردند در نوادر احمد هم موجود است اما متن محاسن سندش صحیح است و عجیب هم

.....

هست بزرگان اصحاب ما که بعد از محاسن برقی بودند مثل کلینی، اصلاً ذکر نکردند، این هم خیلی عجیب است چون نسخ محاسن هم مختلف است احتمال می دهیم شاید در یک نسخه غیر معتابهی بوده چون دارند که نسخ محاسن متعدد، به استثنای محاسن و این نوادر هم که حالا معلوم نیست مال کیست به استثنای این دو کتاب جای دیگه نیامده این حدیث ثلاثی، این جا سندش صحیح است در محاسن سندش صحیح است، اگر این روایت مال برقی باشد و محاسن، این یکی صحیح است، آن شش تایی و نه تایی و هشت تایی و این ها، ما چهار تایی هم داریم، این ها مجموعاً سند روشنی ندارند، سندش اشکال فنی دارد، توضیحاتش در محل خودش گذشت. علی تقدی قبول سند آن مقدار واضح برگشتش به عقوبت است به قول ایشان یا به اصطلاحی که تا حالا ما می گفتیم برگشتش به احکام جزائی است نه حکم، ربطی به مقام تشریع و برداشتن حکم ندارد. این ناظر به این است که اگر در این شش مورد اگر مخالفت قانون از شما صادر شد، خوب دقت بکنید، این مخالفت قانون هست اما عصیان نیست، لذا احکام جزائی بار نمی شود یعنی اگر روی خطا، روی خطا زدید مثلاً از چراغ قرمز رد شدید، روی خطا روی نسیان، روی فراموشی، روی اضطرار، یک کسی هفت تیر بالای سرتان گرفت از چراغ قرمز رد شدید این مخالفت قانون هست اما عصیان نیست

پرسش: به مقام تشریع می خورد

آیت الله مددی: ربطی به مقام تشریع ندارد نه

این مخالفت همین که شیخ می گوید رفع العقوبة، و المراد به نفی المواخذة، ایشان مواخذة گفت ما برداشتیم عنوان احکام جزائی و به لحاظ اصولی هم در محور هفتم بحث می شود، امثال و عصیان.

پرسش: امثال تکلیفی است نه وضعی

آیت الله مددی: حتی وضعی، اصلاً ربطی به آن مقامات ندارد، به ذهن ما این طور می آید رُفَع عن امتی حدیث رفع حتی رفع ثلاثی که اهل سنت دارند و التفسیر موکول، البته عده زیادی از اهل سنت رفع حکم فهمیدند در آن حدیث ثلاثی معروفیشان، خیلی شان، نه این که عده ایشان و آن بحث هم دارند، هم در فقه دارند و هم در اصول دارند، حدیث رفع را در اصول بیشتر در بحث مجمل و مبین

متعرض شدند، اگر آقایان خواستند احتمالات را ببینند در کتب معروف اهل سنت و معالم ما هم، معالم هم دارد، به این مناسبت که مراد از حدیث رفع آیا حدیث مجملی است یا مبین است؟ به این مناسبت آن جا متعرض شدند در بحث مجمل و مبین، ما ها در بحث اصالة البرائة مفصل متعرض شدیم، آن ها این جور شکل بحث و نحوه کار ما را ندارند.

علی ای حال کیف ما کان در محل خودش این مطالب گذشت، حالا پس برگردیم به بحث خودمان، ما در حقیقت یک نوع نقص ادراکی که الان جهل است، البته در میان اهل سنت تمام نقص ها را یکنواخت گرفتند، اگر جاهل هم باشد حکم برایش عوض می شود، می شود حکم الله الواقعی پس این مورد جهل یک مشکلی در دنیای اسلام دارد، آیا فقط تاثیر در ظاهر دارد یا تاثیر در واقع هم دارد، عرض کردیم از اهل سنت جهل را مثل نسیان گرفتند، جهل را مثل اضطرار، مثل اکراه گرفتند، گفتند حکم واقعیش برداشته می شود که مباحث خاص خودش، پس الان برگردیم به این نکته که ما اصولا در مباحث فقهی و اصولی خودمان در دنیای اسلام یک بحث واسعی داریم، نقص هایی که پیدا می شود برای مکلف، چه در مباحث اصولی و چه در مباحث فقهی، چه در معاملات و چه در عبادات کلا وقتی فقیه، حتی قانون جدید، وارد بحث قانون می شود همیشه این فصل را باز می کنند که اگر جاهل بود حکمش چیست، اگر اضطرار آمد حکمش چیست، دقت کردید؟ آن نکته اصلیش نقص است و آن نکته فنیش نقص ادراکی غیر از نقص قدرتی است، این ها را باهمدیگه فرق بگذاریم، نقص ادراکی یک حساب دارد، نقص قدرتی، مثلا فرض کنید می گوید ماهی را در این برکه بفروشد، این دو تا مشکل دارد، یک مشکل نقص ادراکی است نمی دانیم چند تا ماهی است؟ چه مقدرا است، یک مقدار نقص قدرت است نمی توانیم تحویل بدهیم، این دو تا را در تحلیل علمی الان چون من دیدم حالا نمی خواهم وارد بحث بشوم، در بحث مکاسب عباراتشان را می خوانیم، در تحلیل علمی که در کلمات غربی ها و حقوق دان های غربی دیدیم متاسفانه این اقسام با همدیگه خلط شده پس هدف ما از این مقدمه سوم این بود که اقسام نقص فرق می کنند، نقص ادراکی یک حساب دارد و نقص قدرتی یا اراده یا رضا حساب دیگری دارد، دقت می فرمایید؟

.....

من فقط فعلا می خواستم این بحث را مطرح بکنم، نتیجه ای را هم فعلا نگفتم که حالا این طور است، اجمالا فقط گفتیم اگر حدیث رفع داریم این می خورد به مقام امتثال، عصیان، و لذا احکام، مرحوم شیخ دارد مواخذه یا عقوبت، ما کلمه مواخذه و عقوبت را برداشتیم گفتیم کل احکام جزائی و این طور شد، احکام جزائی ای که مترتب می شود بر عنوان عصیان، این احکام جزائی در این شش حالت برداشته می شود بلکه در آن سه حالتی هم که بعد آمده که الوسوسة فی التفکر فی الخلق و الحسد ما لم ينطق، سه تایش هم این است آخه، آن سه تا هم عقاب روز قیامت ندارد، حسد پیدا بکند اما ما لم يظهر بیدٍ أو بلسان ظاهرش نکند این عقوبت ندارد، آن سه تای دیگه هم که اضافه شده آن ها هم کلا ناظر است به احکام جزائی، احکام جزائی بر حسد اگر انسان اعمال نکرد با دستی یا زبانی حسد خودش را، آن احکام جزائی هم بار نمی شود، البته از نظر معنوی کار بدی است انسان در قلبش حسد داشته باشد اما احکام جزائی بار نمی شود، این هم خلاصه آن بحث بود، راجع به حالات ادراکی هم یک توضیح دیگه می خواهد فردا ان شا الله.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين